

سید محمد علی گلاب

سید محمد علی گلاب

سرشناسه: گلابزاده، سیدمحمدعلی، ۱۳۲۵-

عنوان و نام پدیدآور: شعرنامه های تاریخ کرمان / مولف: سیدمحمدعلی گلابزاده

مشخصات نشر: کرمان، انتشارات ولی با همکاری مرکز کرمان شناسی، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص، مصور. شابک: ۶-۰-۹۶۸۲۵-۹۷۸-۶۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیبا یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۹۴-۱۹۱

موضوع: شاعران ایرانی - کرمان - سرگذشتنامه موضوع: Biography—Kerman—Iranian, poets

موضوع: شعر فارسی - ایران - کرمان (استان) - مجموعه ها

موضوع: poetry Persian -- Iran-- (Province) Kerman Collection --

موضوع: کرمان - تاریخ - شعر موضوع: Poetry -- History-- (Iran) Kerman

رده بندی کنگره: ۸۷۲۴ PIR رده بندی دیویی: ف ۱۱۸/۰۰۹

شمار کتابشناسی ملی: ۶۱۰۳۴۰۵



بنیاد ایران‌شناسی



انتشارات

عنوان کتاب: شعرنامه های تاریخ کرمان

مولف: سیدمحمدعلی گلابزاده

دستیار پژوهش: افسانه کامکار، آرزو ملامحمدی

مدیر مسئول: سیدمحمدعلی گلابزاده

ناشر: انتشارات ولی با همکاری مرکز کرمان شناسی و بنیاد ایران‌شناسی

صفحه آرایشی: خشت اول

طرح روی جلد: مهدی جعفری

شابک: ۶-۰-۹۶۸۲۵-۹۷۸-۶۰۰

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۹

قیمت: ۳۷۰۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: احسان

حق چاپ برای ناشر، محفوظ است

آدرس: کرمان - خیابان هزار و یکشب - کوچه پنجم - پلاک ۲۶ - همراه: ۰۹۱۳۱۴۰۳۰۷۱

فکس: ۳۲۴۶۲۴۶۴ - تلفن: ۳۲۴۷۱۴۱۲ - ۳۲۴۴۳۹۷۰ - کد: ۰۳۴

مقدمه

مدت‌ها در این اندیشه بودم که چگونه می‌توان فصلی از تاریخ کرمان را روبروی خواننده گشود که دلش به ماتم ننشیند و در برابر سرهای روی هم انباشته شده و چشم‌های از کاسه جدا مانده، زانوی غم به غل نگیرد و کامش تلخ نشود، تا این که به نظرم رسید، سراغ شعر نامه‌های تاریخ کرمان بروم و لبخندی به چند اندک، بر لب‌های خواننده بنشانم زیرا این یک مورد نه تنها سایه اندوه را بر سر ندارد، بلکه حال و هوایی ایجاد می‌کند و شوق خواندن را افزون می‌سازد. شاید تنها بخش تاریخ کرمان که آدمی با خشن آن، بهره لحظه‌های شوم را ندارد، همین فصل است به ویژه اینکه اصولاً شعر به تنهایی، هوای روح بهاری می‌کند و به آدمی طراوت می‌بخشد، چه رسد به اینکه آن سروده، ماجرائی را نیز در برداشته باشد.

در پدیده شعر نامه‌های تاریخ کرمان، به دو اصل مهم و بنیادی برمی‌خوریم، یکی تاریخ کرمان است که پیشینه آن تا فراخنای روزگار، که بیده شده و هر کجا که سر بزنی، صدای گام هایش را می‌توان شنید، تاریخی که اگر چه مانند سایر پدیده‌های هستی، آمیزه‌ای از شهد و شرنگ است، با این همه در این گذرگاه، تلخی بر شیرینی، که این خود حدیث مفصلی است.

اما در مورد شعر، سخن بسیار گفته شده است، از آن که شعر را غیر قابل تعریف و احساسی دانسته‌اند، تا کسانی که برای آن ده‌ها مطلب عروضی و بدیعی بیان کرده‌اند. در این میان شعر برای برخی آن قدر زندگی ساز است که کلامی را بی‌مدد آن بر زبان جاری نمی‌کنند و مطلبی نمی‌نگارند جز اینکه با نسیم بهشتی شعر، طراوت یافته باشد، که صد البته، در این باب خیلی هم اشتباه نکرده‌اند، زیرا در بسیاری از موارد شاهد هستیم که کلام آمیخته با شعر، یا نوشته شده است یا یک بیت، چه قدر بیشتر بر دل می‌نشیند. وقتی شاعر برای دیدن هلال ماه، به پشت بام می‌رود و اختر را با روی همسایه را می‌بیند که او نیز به همین منظور بر بام ظاهر شده، با یک بیت، به تشریح جزئیاتی می‌پردازد که شاید ده‌ها سطر نوشته، آن لحظه را بیان نکنند.

در شب عید آن پری رو بی حجاب آمد برون ماه می جستند مردم، آفتاب آمد برون

و یا آنجا که عبدالحمید میرزا فرمانفرما، با این یک بیت، پاسخ شوهر همسر سابق یعنی پنبه خانم را - که ظاهراً زخم زبانی به فرمانفرما زده بود - می‌دهد، ضرب شست او آنگونه است که راه را بر هر بیان و سخن دیگر می‌بندد و فصل الخطاب این کشمکش قرار می‌گیرد:

۱. رک: باستانی پاریزی، محمد آبراهیم، (۱۳۶۴)، فرمانفرمای عالم، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول، صص ۴۵۲-۴۵۳، ۴۵۲، غلاب‌زاده، سید محمدعلی، (۱۳۹۳)، نام‌ها و لقب‌های جالب در تاریخ کرمان، کرمان: انتشارات ولی با همکاری مرکز کرمان‌شناسی، چاپ دوم، صص ۳۸-۳۷.

تا باغ میوه داشت منش باغبان شدم چون بیشه زار شد به شغالان گذاشتیم

بر این اساس اگر شعر را زیباترین و پرشکوه ترین تصویر ذهنی بنامیم، سخنی به گزاف نگفته ایم، زیرا شعر، واژه‌ها را به ستیغ بلند معنا می‌برد و بزرگی آنها را در اندیشه و ذهن آدمی می‌نشانند و او را به لحظه لحظه‌های آن رویداد می‌برد. به سخنی دیگر، شعر همچون فیلم سینما، به تصویرگری صحنه‌های می‌پردازد و چون نقاشی، جزئیات آن پدیده را بر بوم ادب نقش می‌زند و زلال اندیشه شاعر را از چشمه سار روح او جاری می‌سازد و آدمی را به دنیای دیگری می‌برد.

شاید این تأثیر از آنجا ناشی می‌شود که شعر، از تار و پود وجود شاعر، مایه می‌گیرد. شعر خوش را وقتی می‌سراید که جام جان او از شادمانی لبریز است و شعر غم انگیز را، هنگامی که دلش با پرده‌ای از اندوه پوشیده شده است. به سخنی دیگر شعر خوش به گاه شادی و شعر غمین به هنگام اندوه به شاعر جاری می‌شود «خاطر که حزین باشد، کی شعر خوش انگیزد؟» بدیهی است که چنین پدیده‌ای چنانچه اثری در آدمی به وجود آورد و بشکوه‌ترین تصویر را در چشمخانه او بنشانند. نکته مهم ارزشمند دیگری که نباید فراموش کرد، تأثیر شعر بر روح همه انسانهاست، چه دارا و ندار و چه صاحب فضل و کم سواد، و حتی بی سواد - اگرچه معرفت آنها در این رهگذر یگانه نیست و تفاوت بسیار دارند اما به هر حال، اثری از خود بر جای می‌گذارد، آنگونه که می‌بینیم در برخی موارد آدم‌های بیسواد و کم سواد نیز کلام خود را به بیتی یا مصرعی زینت می‌دهند. گاه از این مرتبه نیز فراتر رفته به سرودن شعر می‌پردازند. اگر چه در برخی موارد این سروده‌ها، تهی از اشکال نبوده و نیست، اما همین گرایش و وابستگی، قابل توجه و نشانگر حضور شعر، در زندگی تمامی گروه‌های جامعه است.

هنوز هم نمی‌دانم سراینده این دو بیت کیست، اما می‌دانم که در روزگار کودکی و نوجوانی وقتی به حمام محله می‌رفتم، این دو بیت را که با خط خوش نوشته و به دیوار قاب گرفته شده بود می‌دیدم که:

هر که دارد امانتی موجود بسپارد آن را به دست ورود

نفسپارد اگر شود مفقود بنده مسئول آن خواهد بود

هنوز هم به روانی و گویایی و زیبایی این شعر آفرین می‌گویم که این اندازه بی تکلف صادر می‌دهد، راهنمایی می‌کند و در برابر رویدادی که شاید پیش آید اخطار می‌دهد، و بالاخره شعری همه فهم و روان است.

اینگونه به نظر می‌رسد که شعر، به آدمی توان پرواز می‌دهد و در او جرئت اظهار نظر ایجاد می‌کند و در مواردی قدر خویش را می‌شناسد و می‌شناساند. آنجا که حضرت حافظ می‌فرماید «قدسیان گوئی که شعر حافظ از بر می‌کنند» و یا خواجهی بزرگ - که طرز سخنش را به حافظ

بخشید،^۱ - وقتی خود را در قله بلند سخن می‌یابد، تواضع کرمانی را کنار می‌گذارد و می‌گوید:

بود لطافت خواجه، بهار دلکش شوق
از این چو شاخ گلش می‌برند دست به دست
نمی‌دانم، آیا در پهنه نثر نیز می‌توان این جرئت را به دست آورد و شکوه پروازی اینگونه را به تماشا گذاشت؟ آری، شعر، دنیای عجیبی دارد، گاه یک بیت، اشک ماتم بر گونه آدمی جاری می‌سازد، بیت یا مصرع دیگری، سرشک شوق را با آن در می‌آمیزد، غزلی، بال پرواز می‌شود، و سروده دیگری، احساس آدمی را به اندازه سنگینی تمامی بار غم‌ها بر می‌انگیزد:

گاهی خدا هم چشم بر هم می‌گذارد
یک بار غم بر دوش آدم می‌گذارد
حتی گاه شاعر با هم آغوشی کلمات، چنان شوری بر می‌انگیزد که با مصرع اول، سرش در آستانه بر باد رفتن قرار می‌گیرد. اما در مصرع دوم، آرامش می‌آفریند و صله می‌گیرد، مانند شعر اسدی طوسی برای سلطان محمود که با این دو مصرع آغاز می‌شد:

خواهم اندر آن کنم ای بیت پاکیزه خصال
نظر از منظر خوبی، شب و روز و مه و سال

تا آنجا که:

مادرت خوان کرم بود و سازش و پیش
به فقیران لب نان و به یتیمان زر و مال
گاهی نویسنده نامه با نوشتن بیتی بر سیم‌های کاغذ، او را به مأموریتی وا می‌داشت که انجام آن، چندان هم برایش آسان نبود، مثلاً «ای نامه به می‌روی، به سویش از جانب من ببوس رویش»، حالا نامه چگونه نظر نویسنده را تأمین کند و این مأموریت را به انجام برساند خود جای پرسش داشت! البته از شوخی که بگذریم اینگونه شعرنامه‌ها نشان از طبع لطیف و احساسات پاک و صادقانه مردمی دارد که همواره در راه خوبی‌ها گام برداشته‌اند.

و چنین است که بزرگی به نام «ترنج»، ضمن یادآوری از شاعران عرب مانده در غربت دیر سال سکوت و سرآیندگانی که صدایشان در میان جنگلی از آهن زنگار به سم‌شم شده است، ندا می‌دهد که بیایید لب‌های بر خاک ریخته اینان را از چهارراه سرگردانی بردارید، به‌جا که پر چکامه گلویشان را به چمنزار سبز سحر و به آفتاب بینائی مهمان کنیم و قدرشناس شاعرانی باشیم نه نازک دل، در نیازهای پر ناله نیایش گریه می‌کنند همان‌ها که جوهر خودنویس شان از شعله‌های بهاری پر می‌شود و ترانه‌هایشان در مدار حوصله باد منتشر می‌شود.

باری، در میان جنگل آهن‌های زنگار بسته، دیگر صدائی به جائی نمی‌رسد و اشک خامه‌ای بر دامن نامه نمی‌نشیند، اگر هم تصویری شکل گیرد، اشارت انگشتانی است بر دکمه‌های «موبایل» و ابیاتی است جان گرفته بر صفحه «همراه» که عمری کوتاه و گذرا دارد و احساسی در همان حد را بر می‌انگیزد. بر این اساس شعرنامه‌ها را باید قدر شناخت و از آنها به عنوان بخشی از ادبیات کهن

۱- این بیت حافظ که: استاد سخن سعدی است نزد همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه

سرزمینمان پاسداری نمود، به ویژه اینکه خواندنشان، اگر باری از دل برنگیرد، بی گمان باری بر آن نخواهد افزود.

اما در میان ده‌ها جلد کتابی که برای یافتن شعرنامه‌ها ورق خوردند، برای نامه‌های بسیار زیبا و شعرنامه‌های محمدحسن زیدآبادی «فرانی» معروف به پیغمبر دزدان، اهمیت ویژه و جایگاه بایسته‌تری در نظر گرفته‌ام - که البته حق نیز چنین بود - زیرا اولاً همه جا از نام و لقب او بهره گرفته شد تا همگان بدانند، نویسنده آن نثر دلنشین و نظم پر صلابت محمدحسن زیدآبادی فرزند خلف زیدآباد سیرجان است نه استاد باستانی پاریزی که آنها را جمع‌آوری کرده و با توضیحاتی، آنها را انتشار داده است با این توضیح که همه جا شنیده‌ایم که «پیغمبر دزدان باستانی پاریزی». البته این اشتباه عوام است و الا استاد هرگز علاقه نداشت اثر دیگری به نام او منظور شود - که صد البته نیازی هم نداشت - دیگر اینکه نمی‌تواند مجموعه شعرنامه‌های تاریخ کرمان منتشر شود و چندین و چند نامه از او در آن اثر نیاید.

بسیار دیگر اینکه شعرنامه‌های زیادی بود که از آوردن آنها به دلیل استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات توهین آمیز و خلاف عرف عمومی، چشم پوشیدم، نمونه آن مکاتبه منظومی که بین شادروان همایون تجربه کارکران و مرحوم ششاق صورت گرفته که اگرچه هر دو سروده، بسیار استوار و پر صلابت است، اما به دلیل یاد شده امکان طرح آنها نبود.

در پایان، از همه عزیزان خدایه انتظار دارم، پس از مطالعه این اثر، کم و کاستی‌های آن را یادآور شوند. همچنین، چنانچه شعرنامه‌ای را از ایشان دارند یا سخن منظومی در این رهگذر شنیده‌اند، آن را بفرستند، تا در چاپ‌های بعدی از آنها استفاده شود و نام فرستنده نیز زیب و زیور این اثر قرار گیرد. باشد تا دفتر زندگیمان با ناب‌ترین غزل‌های یکی و نیکوئی رقم بخورد و با شیوه‌ای شاعرانه، رفتار سرو و صنوبر را برای پرندگان نوبال معنا کند.

همه شب در این امیدم که پیام صبحگاهی
به یاران و دشمنان بنوازد آشنارا

این نکته را نیز یادآور شوم که یکی از انگیزه‌های بایسته، برای تهیه این مجموعه، آن بود که فکر کردم در قالب این شعرنامه‌ها و سخنان کوتاه شوخی و جدی که برای بیاری از مردم روزگار ما خواندنی است، می‌توان گوشه‌ای از تاریخ کرمان را بیان کرد و یا شخصیت‌ها را به رقی نمود و به این ترتیب رسالت کرمان شناسی را نیز به انجام رساند.

سید محمدعلی گلاب زاده

بهار ۹۹